

A Jurisprudential and Legal Analysis of the Validity of Oath of corroboration of Minors and the Insane in Proving a Right

Sattar Mohammadi Razini¹  | Moazemeh Safarzadeh²  | Ahmad Saberi Majd³ 

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Judicial Law, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. Email: sattar1362@yahoo.com
2. PhD Candidate, Department of Law, Faculty of Law and Islamic Studies, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: moazemeh.safarzadeh@gmail.com
3. Assistant Professor, Department of Law and Islamic Studies, Shahid Beheshti University. Email: ahmad.saberimajd@sbu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:

05 May 2026

Received in revised form:

05 July 2026

Accepted:

17 July 2026

Published online:

26 July 2026

Keywords:

Oath,

Istizhari Oath (Confirmatory Oath),

Minor,

Insane,

Representation,

Agency,

Best Interests,

Means of Proof

ABSTRACT

Oath, as a means of proof in legal proceedings, holds a special place in the Iranian legal system and Imami jurisprudence. However, regarding the validity of the oath of minors and the insane, there are challenges due to their lack of legal capacity. This research aims to examine the jurisprudential and legal challenges of the oath of minors and the insane in proving a right, especially in the form of istizhari oath (confirmatory oath), using a descriptive-analytical method and library resources. The results of the research indicate that there are two main theories in this field: the theory of absolute prohibition of representation in oath and the theory of permissibility of representation. By examining the evidence of both theories and emphasizing the principle of the best interests of minors and the insane, the preferred view is that representation in the oath of minors and the insane is permissible, but subject to conditions and restrictions such as the permission of the guardian, the representative's knowledge of the truth of the claim, ensuring the best interests of the minor and the insane, and necessity. In addition to representation, other solutions such as waiting until the age of majority and recovery, relying on other means of proof, and investigation and examination by the court can also be considered. This research, while explaining the existing legal and judicial gaps, offers suggestions for the legislator, courts, and researchers.

Cite this article: Mohammadi Razini, S., Safarzadeh, M., Saberi Majd, A. (2026). A Jurisprudential and Legal Analysis of the Validity of Oath of corroboration of Minors and the Insane in Proving a Right. *Comparative Studies of Jurisprudence and Family Law*, 1(1), 79-92.

© Mohammadi Razini, S., Safarzadeh, M., Saberi Majd, A.

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

تحلیل فقهی حقوقی اعتبار سوگند استظهاری صغیر و مجنون در اثبات حق

ستار محمدی رزینی^۱ | معظمه صفرزاده^۲ | احمد صابری مجد^۳

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه فقه و حقوق قضائی جامعه المصطفی العالمیه، قم ایران، رایانامه: sattar1362@yahoo.com
۲. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، دانشکده حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: moazemeh.safarzadeh@gmail.com
۳. استادیار، گروه حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: ahmad.saberimajd@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۵ تاریخ ویرایش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۶ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۵/۰۴ واژه‌های کلیدی: سوگند، سوگند استظهاری، صغیر، مجنون، نیابت، توکیل، مصلحت، ادله اثبات دعوا،	سوگند به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا، در نظام حقوقی ایران و فقه امامیه، جایگاه ویژه‌ای دارد. با این حال، در مورد اعتبار سوگند صغیر و مجنون، به دلیل فقدان اهلیت قانونی، چالش‌هایی وجود دارد. این پژوهش با هدف بررسی چالش‌های فقهی و حقوقی سوگند صغیر و مجنون در اثبات حق، به ویژه در قالب سوگند استظهاری، به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که دو نظریه اصلی در این زمینه وجود دارد: نظریه منع مطلق توکیل در سوگند و نظریه جواز توکیل. با بررسی ادله هر دو نظریه و با تأکید بر اصل مصلحت و غبطه صغیر و مجنون، دیدگاه برگزیده، قائل به جواز نیابت در سوگند صغیر و مجنون است، اما با رعایت شرایط و قیودی همچون اذن ولی یا قیم، علم نایب به صحت ادعا، احراز مصلحت صغیر و مجنون، و ضرورت. علاوه بر نیابت، راهکارهای دیگری همچون انتظار تا زمان بلوغ و افاقه، استناد به سایر ادله اثبات دعوا، و تحقیق و بررسی توسط دادگاه نیز می‌توانند مورد توجه قرار گیرند. این پژوهش، ضمن تبیین خلأهای قانونی و رویه قضایی موجود، پیشنهادهایی را برای قانون‌گذار، محاکم و پژوهشگران ارائه می‌دهد.
استناد: محمدی رزینی، ستار؛ صفرزاده، معظمه؛ صابری مجد، احمد. (۱۴۰۵). تحلیل فقهی حقوقی اعتبار سوگند استظهاری صغیر و مجنون در اثبات حق، مطالعات تطبیقی فقه و حقوق خانواده، (۱)، ۷۹-۹۲.	
ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان	© محمدی رزینی، ستار؛ صفرزاده، معظمه؛ صابری مجد، احمد.

۱- مقدمه

یکی از ادله اثبات دعوا در نظام حقوقی اسلام، سوگند است. سوگند در مواردی که دلایل کافی برای اثبات حق وجود ندارد، می‌تواند به عنوان آخرین راهکار مورد استفاده قرار گیرد. در میان اقسام مختلف سوگند، سوگند استظهاری جایگاه ویژه‌ای دارد. این سوگند زمانی مطرح می‌شود که دعوایی علیه متوفی اقامه شده و برای اثبات بقای حق، از مدعی خواسته می‌شود که سوگند یاد کند (ماده ۱۳۳۳ قانون مدنی). قانونگذار در این مورد، با استثنا کردن دعوای مستند به سند رسمی، به اهمیت سوگند استظهاری در حفظ حقوق اشخاص در برابر میت تأکید کرده است. سوگند استظهاری، به دلیل آنکه متوفی امکان ادای توضیحات و دفاع از خود را ندارد، برای تکمیل سایر ادله و ایجاد اطمینان در حاکم نسبت به بقای حق، ضروری دانسته شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، صص ۲۸۷-۲۸۸؛ محقق داماد، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۰۲). شیخ طوسی در کتاب *المبسوط*، علاوه بر متوفی، اقامه سوگند استظهاری را در مورد صغیر و غایب نیز لازم دانسته است، زیرا این افراد نیز به دلیل عدم امکان بیان، نیازمند حمایت بیشتری هستند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۲۵۹). با وجود اهمیت سوگند استظهاری، چالش مهمی در مورد صغار و مجانین مطرح می‌شود: آیا سوگند این اشخاص در اثبات حق، معتبر و پذیرفته است؟ این پرسش، سوال اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. از یک سو، صغیر و مجنون به دلیل عدم بلوغ و عقل، فاقد اهلیت لازم برای ادای سوگند هستند (محقق حلی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۱۳۲). از سوی دیگر، عدم پذیرش سوگند ایشان می‌تواند منجر به تضییع حقوق‌شان شود، به ویژه در مواردی که اثبات حق، متوقف بر ادای سوگند باشد. این تعارض، **چالش اصلی** این پژوهش است. در این میان، پرسش‌های فرعی دیگری نیز مطرح می‌شوند: اگر سوگند صغیر و مجنون شرعاً معتبر نباشد، چه راهکارهای جایگزینی برای احقاق حق ایشان وجود دارد؟ آیا ولی، قیم یا وکیل می‌توانند به نیابت از آنان سوگند یاد کنند؟

فدایی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان "بررسی جایگاه سوگند در فقه امامیه"، سوگند را به عنوان ضعیف‌ترین دلیل اثبات دعوا معرفی می‌کند که عملکرد آن، عمدتاً برای فصل خصومت است. وی تأکید می‌کند که سوگند در مواردی به عنوان دلیل محسوب می‌شود که دلیل قوی‌تری برای اثبات مدعا در دسترس نباشد. این پژوهش به بررسی نقش و ارزش اثباتی سوگند در فقه امامیه و موانع و مشکلات موجود در این زمینه می‌پردازد. بلخی (۱۴۰۰) در مقاله "اعتبار سوگند استظهاری در اثبات دعوی در فقه و حقوق"، به طور خاص به سوگند استظهاری پرداخته و بیان می‌کند که این سوگند، استثنائی بر قاعده کلی "البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر" است. وی با بررسی قلمرو سوگند استظهاری در فقه عامه و امامیه، نتیجه می‌گیرد که در فقه امامیه، این سوگند فقط در دعوای علیه میت معتبر است. بلخی برای اعتبار سوگند استظهاری در فقه امامیه، به اجماع و روایات استناد می‌کند. این پژوهش با هدف بررسی چالش‌های فقهی و حقوقی سوگند صغیر و مجنون در اثبات حق، به ویژه در قالب سوگند استظهاری، به دنبال پاسخگویی به سوالات فوق و ارائه راهکارهایی برای رفع خلأهای موجود در این زمینه است.

۲- امکان نیابت در سوگند صغیر و دیوانه

در خصوص امکان نیابت در سوگند صغیر و مجنون، ابتدا باید مفهوم نیابت و اقسام آن در رابطه با سوگند را بررسی کنیم. آیا اصولاً می‌توان در ادای سوگند، به دیگری نیابت داد؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا این نیابت در مورد صغیر و مجنون نیز امکان‌پذیر است؟ از نظر فقهی و حقوقی، نیابت در سوگند به دو صورت قابل تصور است: ۱. نیابت در

اتیان سوگند (ادای سوگند): یعنی اینکه شخص دیگری به نیابت از طرف اصلی دعوا، سوگند یاد کند. ۲. نیابت در قبول یا تقاضای سوگند: یعنی اینکه وکیل، بدون اینکه خود سوگند یاد کند، از طرف موکل خود، سوگند را از طرف مقابل درخواست کند یا سوگند مردوده از طرف مقابل را بپذیرد. در مورد امکان نیابت در اتیان سوگند، به طور کلی دو دیدگاه عمده در میان فقها وجود دارد: نظریه منع توکیل در سوگند که قائل بر این است سوگند، امری قائم به شخص است و به دلیل ارتباط مستقیم با وجدان و اعتقاد فرد، قابل نیابت نیست و نظریه جواز توکیل در سوگند که قائل بر این هستند با شریاطی، نیابت در ادای سوگند جایز است. اما مسئله اصلی در این پژوهش، امکان یا عدم امکان نیابت در سوگند صغیر و مجنون است. به عبارت دیگر، آیا ولی، قیم یا وکیل می‌تواند به نمایندگی از صغیر یا مجنون، در دعوایی که یک طرف آن صغیر یا مجنون است، سوگند یاد کند؟ به ویژه، این پرسش در مورد سوگند استظهاری (سوگندی که در دعوای علیه میت از مدعی خواسته می‌شود) اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا در این نوع سوگند، صغیر یا مجنون، وارث متوفی هستند و حق ایشان در معرض تضییع قرار دارد. مثبت بودن پاسخ به پرسش فوق، ما را با چالش دیگری مواجه می‌سازد: آیا سوگند برای اثبات مال غیر (در اینجا، مال صغیر یا مجنون) جایز است؟ در ادامه، به بررسی تفصیلی این دو دیدگاه (نظریه منع و نظریه جواز توکیل در سوگند) و ادله هر یک خواهیم پرداخت.

۳- نظریه منع توکیل در سوگند

نظریه مشهور در فقه امامیه، قائل به عدم جواز توکیل در اتیان سوگند است. این دیدگاه در آثار متعدد فقهی، در مباحث گوناگونی همچون وکالت، قضا، شهادت و ایمان، مورد تأکید قرار گرفته است. فقهای بزرگی همچون علامه حلی، محقق حلی، شهید اول، شهید ثانی، صاحب جواهر، صاحب ریاض، صاحب عروه، صاحب عناوین، امام خمینی و بسیاری دیگر، به صراحت یا به طور ضمنی، بر این نظریه صحه گذاشته‌اند (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۴؛ حسینی عاملی، ۱۳۹۱، ج ۷، ص ۵۵۸؛ محقق کرکی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۸۹؛ محقق حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۵؛ شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۶؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۳۸؛ همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲؛ امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۲۹، مسئله ۹؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۳۰؛ مروارید، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۱؛ ابن ادریس حلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۵؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۳؛ موسوی اصفهانی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۲۱؛ نجفی، ۱۳۹۲، ج ۲۷، ص ۳۷۸؛ محقق حلی، ۱۲۷۶، ج ۲، ص ۱۵۳؛ طباطبائی، ۱۲۴۲، ج ۱، ص ۷۲۸).

صاحب مناهل در این باره می‌گوید: «اگر شخصی دیگری را در دعوایی وکیل کند و وکیل در غیاب موکل اقامه دعوا نماید و مدعی علیه منکر شود، رد سوگند بر وکیل صحیح نیست...» (طباطبائی، ۱۲۴۲، ج ۱، ص ۷۲۸). وی در ادامه، قائل به لزوم حضور موکل برای ادای سوگند می‌شود، مگر در موارد عسر و حرج (مانند سفر بودن موکل) که در این صورت، خواننده به اقرار یا سوگند الزام می‌گردد.

یکی از محورهای اصلی استدلال قائلین به منع توکیل، عدم جواز سوگند برای اثبات مال غیر است. فقها در آثار خود تصریح کرده‌اند که سوگند برای اثبات مال غیر جایز نیست (شهید اول، ۷۸۴، ج ۱، ص ۴۲۲؛ کرکی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۱۸؛ حسینی عاملی، ۱۳۹۱، ج ۱۵، ص ۶۷۷؛ میرزای قمی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۱۴؛ نجفی، ۱۲۶۶، ج ۲۵، ص ۱۳۵؛ ضیاءالدین عراقی، ۱۳۷۹، ج ۱). به عنوان مثال، اگر شخصی که مالی در اختیار دارد (خواه حقی بر آن داشته باشد یا نه)، سوگند یاد کند که مال متعلق به دیگری است، سوگند او مؤثر نیست، زیرا بر

اثبات مال غیر قسم یاد کرده است. علامه حلی در این باره می‌فرماید: «اگر کسی ادعای رهن کند یا شاهی اقامه کند که مال برای رهن است، سوگند نمی‌خورد، زیرا سوگند او برای اثبات مال غیر است...» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۱۴). محقق حلی نیز این نظر را تأیید می‌کند و می‌گوید: «سوگند نمی‌خورد کسی که... می‌خواهد مالی را برای غیر ثابت کند» (محقق حلی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۹۲). صاحب‌جواهر نیز بر این عقیده است و می‌گوید اگر حالف بر مال غیر هم حقی داشته باشد، سوگندش مؤثر نیست، مگر به نظر صاحب‌کشف‌اللاثام که می‌گوید: «...مگر ولى [باشد] برای مال مولى عليه... که قول او به منزله قول مولى عليه است» (نجفی، ج ۴۰، ص ۲۸۲).

شهید اول نیز سوگند بر اثبات مال غیر را جایز نمی‌داند، مگر آنکه حالف حقی در مال غیر داشته باشد (مانند طلبکاران میت در صورت داشتن شاهد) که در این صورت، در صحت سوگند او نظر است (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۹۵). صاحب‌عروه نیز امکان رد سوگند را در مواردی که حق از آن مدعی باشد و دعوا جزمی باشد، ممکن می‌داند، اما در مواردی که مدعی، وکیل، ولی یا وصی باشد، یا دعوا ظنی باشد، رد سوگند را به دلیل عدم جواز سوگند بر مال غیر، جایز نمی‌داند (خوانساری، ج ۷، ص ۵۷). صاحب‌جامع‌المدرک، نظریه عدم جواز سوگند برای اثبات مال غیر را اجماعی می‌داند، اما صاحب‌ریاض می‌گوید با وجود اجماعی که از ظاهر مسالک استنباط می‌شود، دلیلی جز اطلاق پاره‌ای از نصوص بر عدم ثبوت حق به یمین غیر مستحق وجود ندارد (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۰۷). صاحب‌عناوین با تدوین قاعده «الحلف لاثبات مال الغیر غیر جائز» (میرفتاح، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷۱)، ادله این قاعده را علاوه بر اجماع، چنین برمی‌شمارد:

أ. عدم امکان اطلاع نوعی بر افعال دیگران: نوعاً نمی‌توان بر افعال دیگران اطلاع یافت، در حالی که سوگند برای حصول اطمینان به واقع است و سوگند دیگری نمی‌تواند موجب حصول اطمینان گردد، زیرا بی‌اطلاعی دیگری بر آنچه مدعی و منکر آگاهند، امکان‌پذیر است.

ب. لزوم حصول اطمینان از واقع با سوگند: آنچه موجب اطمینان است، سوگند و اقرار طرفین دعوا است، در نتیجه سوگند دیگری در این موارد فاقد اثر می‌باشد.

ج. مقتضای ادله: مقتضای ادله این است که بینه و سوگند بر عهده مدعی و منکر است.

د. عدم دلیل بر جواز نیابت: دلیلی بر جواز وکالت، نیابت و حتی ولایت در سوگند وجود ندارد.

ه. اصل عدم ترتب اثر: اصل، عدم ترتب اثر بر فعل دیگری است، مگر آنکه ثابت شود که سوگند وکیل همچون سوگند اصیل است، در حالی که دلیلی هم در این مورد موجود نیست.

و. مخدوش بودن ادعای صدق عنوان خوانده بر وکیل، ولی و وصی: این ادعا یا گفته که بر وکیل، ولی و وصی، عنوان خوانده و صدق منکر صحیح است پس یمین متوجه آنان می‌گردد یا اینکه صدق مدعی بر هر یک از این اشخاص درست است و در نتیجه یمین مردوده متوجه آنان می‌گردد، گفته‌ای است مخدوش و مردود، به دلیل ممنوع بودن آن.

وی سپس به مواردی اشاره می‌کند که مورد اختلاف است؛ یعنی مواردی که آیا سوگند دیگری غیر از اصحاب دعوا مؤثر است؟ مانند امتناع بدهکار از سوگند با وجود یک شاهد به نفع طلبکاران که شهادت به وجود دین می‌دهند، یا امتناع ورثه مدیون از سوگند با وجود یک شاهد به نفع طلبکاران و وجود میت، که در این دو مورد احتمال داده‌اند

سوگند طلبکاران با وجود شاهد جایز است. اما به نظر می‌رسد این موارد با موضوع سوگند برای اثبات مال غیر منطبق نباشد و نمی‌توان به آن استناد نمود.

قانون مدنی ایران نیز در ماده ۱۳۲۹ مقرر می‌دارد: «قسم به کسی متوجه می‌گردد که اگر اقرار کند، اقرارش نافذ باشد.» این ماده، به طور ضمنی، بر لزوم اهلیت برای ادای سوگند دلالت دارد؛ زیرا کسی که اهلیت اقرار ندارد (مانند صغیر و مجنون)، اقرارش نافذ نیست و نمی‌تواند سوگند یاد کند. در ماده ۱۳۳۰ نیز تصریح شده است: «...قسم یاد کردن قابل توکیل نیست...» این ماده، به صراحت، نظریه منع توکیل در سوگند را تأیید می‌کند و به توهّم ناشی از ماده ۱۳۲۹ (که ممکن است این تصور را ایجاد کند که سوگند مانند اقرار می‌تواند متوجه وکیل باشد) پایان می‌دهد. در توضیح این ماده گفته شده است که سوگند باید با تکیه بر وجدان شخصی یادکننده ادا شود و اموری که قائم به شخص هستند (مانند سوگند)، قابل توکیل نمی‌باشند (امامی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۲۶۵).

۴- نقد و بررسی ادله قائلین به منع توکیل در سوگند

قائلین به منع توکیل در سوگند، برای اثبات مدعای خود به ادله متعددی استناد کرده‌اند. نخستین دلیل، قائم به شخص بودن سوگند است. ایشان معتقدند سوگند امری شخصی و مرتبط با وجدان، اعتقاد درونی و نیت فرد است و نمی‌توان آن را به دیگری واگذار کرد. به عبارت دیگر، از آنجا که سوگند مبتنی بر باور قلبی شخص است، نیابت در آن معنا ندارد. **نقد:** این استدلال در مواردی که وکیل از جانب موکل مأذون به ادای سوگند باشد و به صحت ادعای موکل علم داشته باشد، قابل مناقشه است، زیرا در این حالت، سوگند وکیل، بیانگر اعتقاد و وجدان خود او در راستای حفظ حقوق موکل است و منافاتی با قائم به شخص بودن سوگند ندارد. دلیل دوم، عدم جواز سوگند برای اثبات مال غیر است. این گروه از فقها استدلال می‌کنند که سوگند وکیل، در واقع سوگند برای اثبات مال موکل (غیر) است و این امر در فقه امامیه جایز نیست. **نقد:** این استدلال نیز در مورد وکیلی که مأذون از طرف موکل است و به صحت ادعای او علم دارد، صادق نیست، زیرا وکیل در اینجا به نیابت از موکل و برای حفظ حقوق او سوگند یاد می‌کند و سوگند او در راستای اثبات حق موکل است، نه اثبات مال غیر به طور مستقل. دلیل سوم، تصریح قانون مدنی ایران است. ماده ۱۳۳۰ قانون مدنی صراحتاً بیان می‌دارد که قسم یاد کردن قابل توکیل نیست. **نقد:** این حکم قانونی، ناظر به موارد عادی است و می‌تواند در موارد خاص (مانند مصلحت صغیر و مجنون) و با تفسیر مضیق، استثنای پذیر باشد، به ویژه آنکه قانونگذار در مواد دیگری از قانون مدنی و سایر قوانین، به مصلحت و غبطه صغیر و مجنون توجه ویژه داشته است. دلیل چهارم، استناد به برخی روایات است که دلالت بر این دارند که سوگند باید توسط صاحب حق ادا شود و نیابت در آن جایز نیست. **نقد:** دلالت این روایات بر منع مطلق نیابت در سوگند، مورد مناقشه است و برخی فقها این روایات را حمل بر موارد خاص کرده‌اند و قائل به منع مطلق نشده‌اند. دلیل پنجم، ادعای اجماع برخی از فقها بر عدم جواز وکالت در سوگند است. **نقد:** این اجماع، مدرکی است و کاشف از قول معصوم نیست و در نتیجه حجت نمی‌باشد و نمی‌توان به طور مطلق حکم به منع نیابت در سوگند داد.

۵- نظریه توکیل‌پذیری سوگند

در مقابل نظریه منع توکیل در سوگند، برخی از فقها و حقوقدانان، با استناد به دلایلی، قائل به جواز توکیل در اتیان

سوگند شده‌اند. این نظریه، به ویژه در مواردی که موکل به دلایلی همچون عجز، بیماری، یا عدم توانایی در ادای صحیح سوگند، قادر به ادای سوگند نباشد، یا در مواردی که مصلحت اقتضا کند (مانند مصلحت صغیر و مجنون)، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

یکی از استدلال‌های اصلی این نظریه، آن است که در صحت سوگند، آنچه شرط است، علم حالف (سوگند خورنده) به مقسم علیه (موضوع سوگند) است. بنابراین، اگر وکیل به صحت ادعای موکل خود علم داشته باشد، می‌تواند به نیابت از او سوگند یاد کند و سوگند او معتبر خواهد بود. فقیه یزدی در این باره می‌فرماید: «اگر نمایندگان قانونی دعوا را به نمایندگی مطرح کرده‌اند و خواسته دعوا مربوط به عملیات مورد تصدی خودشان باشد که در آن دست‌اندرکار بوده‌اند، چون طبعاً علم و آگاهی کافی دارند، می‌توانند مورد رد یمین منکر قرار گرفته و قسم یاد کنند. زیرا هیچ دلیلی نداریم که ثابت کند نمایندگان قانونی مطلقاً حق ادای سوگند به صورت یمین مردوده را ندارند.» (فقیه یزدی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۷؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۱۱۷؛ روحانی، ۱۴۳۵، ج ۱؛ أسس القضاء و الشهادة، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۵۸).

ایشان در جای دیگری می‌فرماید: «از کلام جماعتی از فقها ظاهر می‌شود که وکالت در ظهار، لعان، ایلاء و ... و سوگند جریان ندارد، ولی ظاهرتر جواز آن است، اگر [موکل] عاجز از اجرای صیغه باشد، بلکه حتی اگر قادر هم باشد [وکالت جایز است]، اگر اجماعی بر منع نباشد» (أسس القضاء و الشهادة، ج ۲، ص ۱۳۳، مسئله ۷).

بنابراین، از دیدگاه ایشان، توکیل در سوگند، نه تنها در فرض عجز موکل، بلکه حتی در صورت توانایی او بر ادای سوگند نیز، در صورتی که اجماعی بر منع نباشد، جایز است.

نکته مهم دیگری که قائلین به جواز توکیل بر آن تأکید دارند، تمایز بین مسئله سوگند برای اثبات مال غیر و مسئله دعوای غیرجزمی است. به اعتقاد ایشان، آنچه موجب شده است تا مشهور فقها قائل به عدم جواز سوگند برای اثبات مال غیر شوند، این تصور بوده است که هر سوگندی که برای اثبات مال غیر باشد، دعوای حالف (سوگند خورنده) یک دعوای غیرجزمی است و سوگند بر دعوای غیرجزمی نافذ نیست، زیرا حالف باید نسبت به مقسم علیه علم داشته باشد (شهید اول، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۹۳). اما این استدلال در مورد وکیلی که از جانب موکل خود مأذون به ادای سوگند است و به صحت ادعای او علم دارد، صادق نیست. چنین وکیلی، جازم در دعوا است و می‌تواند سوگند بتی (قاطع دعوا) یاد کند، حتی اگر در نتیجه این سوگند، مالی به سود موکل او ثابت شود.

برای مثال، فرض کنید شخصی به وکالت از جانب دیگری، مالی را خریداری می‌کند و سپس از جانب مالک، مأموریت می‌یابد تا آن را به نفع عده‌ای وقف نماید و متولی موقوفه شود. بعداً عده‌ای موقوفه را به تصرف عدوانی در اختیار خویش قرار می‌دهند. حال این متولی، علیه متصرفین عدوانی به نفع موقوف‌علیهم طرح دعوا می‌کند. او می‌تواند به عنوان شاهد واحد، گواهی دهد و سوگند خود را نیز به عنوان دلیل دعوا قرار دهد. چنانکه می‌تواند از عهده اتیان یمین مردوده نیز برآید، زیرا خودش مال را خریداری و وقف نموده و در نتیجه، علم به مقسم علیه دارد. اگر او سوگند یاد کند و در نتیجه، مالی به سود غیر (موقوف‌علیهم) اثبات شود، این امر فاقد هرگونه اشکالی است و هیچ‌گونه مخالفتی با نصوص مربوط به بینه و یمین ندارد.

وکلا یا کسانی که از جانب غیر، طرح دعوی می‌کنند، ظاهر حالشان مانند هر مدعی دیگر، این است که آنان جازم

در طرح دعوی هستند و جزم در دعوی، عرفاً و عملاً شرط صحت دعوی است، مگر در مواردی که عرفاً مستثنی است (همچون دعوی تهمت). این ظاهر، از نظر دادگاه برای قبول دعوی و ادامه رسیدگی، مانند اقامه بینه از طرف نماینده یا وکیل مدعی و مانند استخلاف خوانده از جانب وکیل، کافی است. اما اگر سوگند (هرگونه سوگندی) به این نمایندگان که سمت وکالت را دارند برسد، دادگاه با توجه به اینکه علم حالف، شرط صحت سوگند است، می‌تواند منشأ علم حالف را نسبت به «مقسم علیه» جویا شود و با احراز آن، حکم به صحت سوگند دهد.

علاوه بر این، صحت استنباط (نایب گرفتن) در سوگند را می‌توان در عبارات پاره‌ای از فقها یافت. به عنوان مثال، صاحب مناهل به ممکن بودن استنباط در سوگند اشاره دارد و می‌فرماید: «امکان استنباط در سوگند بعد از توجه یمین [به شخص] وجود دارد» (نجفی، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۳۸۲؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۲۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۲۷۵).

یکی از مستندات مهم قائلین به جواز نیابت در سوگند، به‌ویژه در مورد صغار و مجانین، روایاتی است که به طور خاص یا عام، به این موضوع اشاره دارند. اگرچه برخی از این روایات، دلالت صریحی بر جواز مطلق توکیل در سوگند ندارند، اما می‌توان از آن‌ها برای تأیید جواز نیابت در موارد خاص، مانند نیابت ولی، قیم یا وصی از صغیر یا مجنون، استفاده کرد.

یکی از این روایات، روایت محمد بن حسن صفار است. وی از امام عسکری (علیه‌السلام) سؤال می‌کند: «آیا بر وصی جایز است که علیه میت به نفع وارث صغیر یا کبیر یا به حق شهادت دهد یا بر زنده‌ای به نفع وارثش، در حالی که خود سهم وارث صغیر را تصرف می‌کند و سهم کبیر را خود وارث؟» امام (علیه‌السلام) در پاسخ می‌فرماید: «آری و سزاوار است که وصی به حق شهادت داده و شهادتش را کتمان نکند.» سپس در ادامه سؤال می‌شود: «آیا شهادت وصی علیه میت با معیت شاهد عادل دیگری مقبول است یا نه؟» امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: «آری، پس از سوگند.» (ابن بابویه، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۲). این روایت، به طور خاص، به جواز شهادت وصی به نفع وارث (صغیر یا کبیر) اشاره دارد و در مورد سوگند، به لزوم سوگند وصی در کنار شهادت شاهد عادل دیگر اشاره می‌کند. می‌توان از این روایت استنباط کرد که امام (علیه‌السلام)، سوگند وصی را به عنوان نایب از وارث (به‌ویژه وارث صغیر) پذیرفته‌اند و این می‌تواند مؤیدی بر جواز نیابت در سوگند، حداقل در مورد وصی باشد.

روایات دیگری نیز وجود دارند که اگرچه به طور مستقیم به بحث توکیل در سوگند نمی‌پردازند، اما به طور کلی بر لزوم حفظ حقوق صغار و مجانین و امکان اقدام ولی یا قیم از جانب ایشان تأکید دارند. به عنوان مثال، روایاتی که در مورد رد یمین به مدعی وارد شده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، صص ۴۱۶-۴۱۷)، می‌توانند به طور غیرمستقیم، مؤیدی بر جواز نیابت در سوگند باشند. در این روایات، از امام (علیه‌السلام) در مورد شخصی که ادعایی دارد ولی بینه‌ای ندارد، سؤال می‌شود. امام (علیه‌السلام) می‌فرماید که از مدعی علیه خواسته می‌شود سوگند یاد کند و اگر او سوگند را به صاحب حق (مدعی) رد کند، صاحب حق باید سوگند یاد کند. اگرچه این روایات به طور خاص به صغیر یا مجنون اشاره نمی‌کنند، اما می‌توان از آن‌ها استنباط کرد که اگر صاحب حق، صغیر یا مجنون باشد، ولی یا قیم او می‌تواند به نیابت از او سوگند یاد کند.

علاوه بر این، روایاتی که در مورد عدم اهلیت صغیر و مجنون برای اقامه دعوا و لزوم اقدام ولی یا قیم از جانب ایشان وارد شده‌اند (شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۱؛ نجفی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۲۱؛ خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۹)، نیز می‌توانند به عنوان مؤیدی بر جواز نیابت در سوگند تلقی شوند. زیرا اگر ولی یا قیم می‌تواند از جانب صغیر یا مجنون اقامه دعوا کند، به طریق اولی می‌تواند در مواردی که نیاز به سوگند باشد، به نیابت از ایشان سوگند یاد کند.

طبق نظر مشهور فقها، کودک اهلیت اقامه دعوا ندارد و اثری بر آن مترتب نمی‌گردد، زیرا بلوغ و عقل شرط اقامه دعوا از طرف مدعی است. ولی این شروط در مدعی علیه لازم نیست، بنابراین می‌توان بر علیه کودک اقامه دعوی نمود و ولی وی باید متصدی پاسخ به دعوای مطرح شده باشد (شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۱؛ نجفی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۲۱).

امام خمینی (ره) در *تحریر الوسیله* می‌فرماید: «از بچه، ولو اینکه نزدیک بلوغش باشد، دعوی شنیده نمی‌شود. البته اگر بچه ممیز تظلمش را نزد قاضی ببرد، پس اگر ولی داشته باشد، او را جهت طرح دعوی احضار می‌کند و گرنه مدعی علیه را ولایتاً احضار می‌نماید یا قیمی را برایش منصوب می‌نماید یا وکیلی را در دعوی وکالت می‌دهد یا خود او متکفل دعوی می‌شود و منکر را اگر بینه‌ای نباشد قسم می‌دهد و اگر منکر قسم را رد نماید، قسم صغیر اثری ندارد و اگر وکیل یا ولی ادعای صغیر را صحیح بدانند، برای آنها جایز است که قسم بخورند.» (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۹؛ نکونام، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۰۹؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۶۶؛ صانعی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۵).

آیت‌الله خویی نیز معتقد است در موردی که ولی کودک متمکن از اقامه بینه و احقاق حق وی نمی‌باشد، باید دعوای وی پذیرفته شود (مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۴۳؛ تبریزی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۰۹؛ گلپایگانی، ج ۲، ص ۸۰).

این مباحث، به طور مستقیم به بحث توکیل در سوگند مرتبط می‌شوند، زیرا نشان می‌دهند که در فقه امامیه، برای حمایت از حقوق صغیر و مجنون، راهکارهایی پیش‌بینی شده است که می‌تواند شامل نیابت در ادای سوگند نیز باشد.

۶- دیدگاه برگزیده

با عنایت به مباحث مطرح شده در بخش‌های پیشین، به ویژه بررسی انتقادی نظریه منع توکیل در سوگند و ادله آن، و همچنین مذاقه در نظریه جواز توکیل و مستندات آن، و با در نظر گرفتن اهمیت بنیادین حفظ حقوق صغار و مجانین، دیدگاه برگزیده در این پژوهش، قائل به **جواز نیابت در سوگند صغیر و مجنون** است، اما این جواز، مطلق نبوده و مشروط به **شرایط و قیود** خاصی است. به طور خلاصه، می‌توان استدلال کرد که صغیر و مجنون، به دلیل فقدان اهلیت قانونی (ناشی از عدم بلوغ و عقل)، شخصاً نمی‌توانند سوگند یاد کنند (محقق حلی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۱۳۲). از سوی دیگر، نظریه منع مطلق توکیل در سوگند نیز نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عملی و حفظ حقوق این گروه از محجورین باشد و چه بسا در مواردی، به تضییع حق ایشان منجر شود. بنابراین، راهکار میانه، منطقی و سازگار با مبانی فقهی و حقوقی، و همچنین همسو با قواعد و اصول کلی حاکم بر نظام حقوقی ما، پذیرش نیابت در سوگند است، اما با لحاظ شرایط و قیودی که هم تضمین‌کننده حقوق صغیر و مجنون باشد و هم از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند.

ادله و مبانی این دیدگاه برگزیده را می‌توان به شرح زیر برشمرد: یکم، اصل مصلحت و غبطه صغیر و مجنون: این اصل بنیادین، که در جای‌جای فقه و حقوق مورد تأکید و تصریح قرار گرفته، اقتضا می‌کند که در تمامی تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات مربوط به صغیر و مجنون، مصلحت ایشان به عنوان یک معیار اساسی و جهت‌دهنده، در اولویت قرار گیرد. در بسیاری از موارد، عدم پذیرش نیابت در سوگند، به طور مستقیم منجر به تضییع حقوق صغیر و مجنون می‌شود، چرا که ایشان به دلیل حجر، قادر به ادای سوگند نیستند و در فقدان دلیل اثباتی دیگر، ممکن است حق ایشان به کلی از بین برود. از این رو، می‌توان استدلال کرد که در مواردی که ادای سوگند توسط ولی، قیم یا وکیل، تنها راه احقاق حق صغیر یا مجنون باشد، پذیرش نیابت، نه تنها مجاز، بلکه در راستای رعایت مصلحت ایشان، ضروری است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (بند ۵ اصل بیست و یکم)، قانون مدنی (مواد ۱۰۴۱، ۱۱۶۹، ۱۱۸۴، ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱)، قانون مجازات اسلامی (مواد ۸۸ و ۳۵۴)، قانون آیین دادرسی کیفری (مواد ۷۱، ۲۸۷، ۴۱۴ و ۵۲۳)، قانون حمایت خانواده و دیگر قوانین، همگی به صراحت یا به طور ضمنی، بر لزوم رعایت مصلحت کودک و حمایت از حقوق او تأکید دارند. به طور خاص، مواد ۱۱۸۲ تا ۱۱۸۷ قانون مدنی و مواد ۷۹، ۸۰، ۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی، به روشنی بر لزوم رعایت مصلحت مولی‌علیه (صغیر و مجنون) توسط ولی و قیم دلالت دارند و چارچوبی را برای اعمال این اصل ترسیم می‌کنند.

دوم، تفسیر موسع از مفهوم "مدعی" در سوگند استظهاری: در دعوای بر میت، که سوگند استظهاری مطرح می‌شود، می‌توان با اتخاذ تفسیری موسع از مفهوم "مدعی"، ولی یا قیم صغیر یا مجنون را نیز در حکم مدعی دانست. چرا که در واقعیت امر، این ولی یا قیم است که به نمایندگی از صغیر یا مجنون، اقامه دعوا می‌کند، پیگیر حقوق اوست و در جریان جزئیات امر قرار دارد. بنابراین، سوگند ولی یا قیم می‌تواند به عنوان سوگند مدعی تلقی شده و اشکال مشهور عدم جواز سوگند برای اثبات مال غیر، در اینجا موضوعیت نداشته باشد.

سوم، روایات: چنانکه پیش‌تر به تفصیل بیان شد، پاره‌ای از روایات (مانند روایت محمد بن حسن صفار) می‌توانند به عنوان مؤیدی - هرچند غیر صریح - بر جواز نیابت در سوگند، به‌ویژه در مورد وصی، تلقی شوند. افزون بر این، روایاتی که بر لزوم حفظ حقوق صغار و مجانین و امکان اقدام ولی یا قیم از جانب ایشان تأکید دارند، به طور غیرمستقیم، می‌توانند مستند و پشتوانه‌ای برای جواز نیابت در سوگند باشند. این روایات، در مجموع، فضایی را ترسیم می‌کنند که در آن، حمایت از حقوق محجورین، اصلی پذیرفته شده است.

چهارم، عدم وجود دلیل قطعی بر منع مطلق: همانطور که در بررسی ادله قائلین به منع توکیل به تفصیل بیان شد، هیچ‌یک از این ادله، دلالت قطعی و غیرقابل‌خنده‌ای بر منع مطلق توکیل در سوگند ندارند و می‌توان در دلالت و شمول آنها مناقشه کرد. بنابراین، می‌توان با استناد به اصل عدم منع (در مواردی که نص صریح و قطعی وجود ندارد) و با توجه به مصلحت صغیر و مجنون، قائل به جواز نیابت در سوگند شد.

پنجم، رویه قضایی و فتاوی مراجع: رویه قضایی در پاره‌ای موارد و فتاوی برخی از مراجع عظام تقلید، نیابت در سوگند را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه، آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به استفتائی در مورد امکان سوگند ولی صغیر در دعوایی که یک طرف آن صغیر است، به صراحت بیان می‌دارند که: «در فرض سؤال، انجام وظایف مربوطه به دادگاه، متوجه قیم و ولی صغیر می‌شود و قسم صغیر و مانند او اعتبار ندارد.» (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله مکارم

شیرازی). همچنین، ایشان در پاسخ به استفتای دیگری در مورد ادعای خواهر میت مبنی بر مالکیت زمینی که ورثه صغیر میت سند هبه آن را ارائه کرده‌اند، می‌فرمایند: «آنها باید نزد حاکم شرع بروند و مدارک خود را ارائه دهند. اگر قسم لازم بشود، ولی صغیر می‌تواند برای دفاع از حق آنها قسم بخورد.» (همان). این فتاوا، نشان‌دهنده پذیرش نیابت در سوگند، حداقل در موارد خاص و برای حفظ حقوق صغیر، از سوی برخی مراجع است.

لازم به تأکید است که جواز نیابت در سوگند صغیر و مجنون، به معنای تجویز مطلق و بدون قید و شرط آن نیست. برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی و تضمین هرچه بیشتر رعایت حقوق صغیر و مجنون، نیابت در سوگند باید مقید به شرایط و قیود خاصی باشد:

ا. اذن: ولی، قیم یا وکیل باید از جانب صغیر یا مجنون (توسط مقام صالح، مانند دادگاه) صریحاً مأذون به ادای سوگند باشد. این اذن، باید به طور خاص برای مورد مشخص و با ذکر جزئیات دعوا باشد.

ب. علم: ولی، قیم یا وکیل باید به صحت ادعای صغیر یا مجنون و موضوع سوگند، علم یقینی داشته باشد. این علم، باید مستند به دلایل و شواهد کافی باشد و صرف ادعا یا احتمال، کافی نیست.

ج. مصلحت: ادای سوگند توسط ولی، قیم یا وکیل باید در راستای مصلحت صغیر یا مجنون باشد و نباید به هیچ وجه، موجب تضییع حقوق او شود. به عبارت دیگر، باید احراز شود که ادای سوگند، بهترین و بلکه تنها راه برای حفظ حقوق صغیر یا مجنون است.

د. ضرورت: نیابت در سوگند، باید به عنوان آخرین راهکار و در جایی که راه دیگری برای اثبات حق صغیر و مجنون نباشد، مورد استفاده قرار گیرد.

ه. عدم وجود منع قانونی یا شرعی خاص: در مواردی که قانون یا شرع، به طور خاص، ادای سوگند را به شخص خاصی منحصر کرده باشد (مانند موارد لعان)، نیابت در سوگند جایز نخواهد بود.

۷- نتیجه‌گیری

با بررسی دقیق ادله هر یک از دو نظریه اصلی در مورد امکان نیابت در سوگند (نظریه منع توکیل و نظریه جواز توکیل) و با عنایت ویژه به اصل مصلحت و غبطه صغیر و مجنون، که در فقه و حقوق همواره مورد تأکید بوده است، و همچنین با توجه به روایات و فتاوای موجود، این نتیجه حاصل شد که نظریه منع مطلق توکیل در سوگند، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عملی و تضمین‌کننده حقوق این گروه از محجورین باشد. در مقابل، پذیرش مطلق و بدون قید و شرط نیابت نیز، می‌تواند زمینه‌ساز سوءاستفاده و تضییع حقوق ایشان شود. بنابراین، دیدگاه برگزیده در این پژوهش، قائل به جواز نیابت در سوگند صغیر و مجنون، اما با رعایت شرایط و قیود خاص است. این شرایط، که در بخش پیشین به تفصیل مورد بحث قرار گرفتند، عبارتند از: اذن ولی، قیم یا وکیل از سوی مقام صالح، علم یقینی نایب به صحت ادعا، احراز مصلحت صغیر و مجنون، ضرورت (عدم وجود راهکار دیگر) و عدم وجود منع قانونی یا شرعی خاص. در کنار پذیرش نیابت در سوگند با شرایط مذکور، راهکارهای دیگری نیز برای احقاق حق صغیر و مجنون در مواردی که نیاز به سوگند است، وجود دارد که می‌توان به موازات یا به عنوان جایگزین نیابت، مورد توجه قرار داد:

ا. انتظار تا زمان بلوغ و افاقه: در مواردی که فوریت وجود ندارد و تأخیر در احقاق حق، ضرر جبران‌ناپذیری به صغیر یا مجنون وارد نمی‌کند، می‌توان تا زمان بلوغ صغیر یا افاقه مجنون صبر کرد تا خود ایشان بتوانند شخصاً

سوگند یاد کنند. البته این راهکار، در همه موارد عملی نیست و ممکن است در مواردی، به دلیل مرور زمان یا از بین رفتن دلایل و شواهد، امکان اثبات حق در آینده را دشوار یا غیرممکن سازد.

ب. استناد به سایر ادله اثبات دعوا: در صورت امکان، باید تلاش شود تا از سایر ادله اثبات دعوا (مانند شهادت شهود، اسناد کتبی معتبر، امارات و قرائن قضایی) برای اثبات حق صغیر یا مجنون استفاده شود و تنها در صورتی که هیچ دلیل دیگری وجود نداشته باشد، به سوگند (با رعایت شرایط نیابت) متوسل شد.

ج. تحقیق و بررسی توسط دادگاه: در مواردی که ادله کافی برای اثبات حق وجود ندارد و امکان ادای سوگند توسط صغیر یا مجنون (حتی از طریق نایب) نیز وجود ندارد، دادگاه می‌تواند با انجام تحقیقات لازم، استماع اظهارات طرفین و شهود، بررسی دقیق شرایط و اوضاع و احوال پرونده، و در نهایت، بر اساس علم خود، حکم صادر کند. با توجه به نتایج این پژوهش، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

۸- پیشنهاد به قانون‌گذار

- اصلاح ماده ۱۳۳۰ قانون مدنی و افزودن تبصره‌ای به آن، به منظور پیش‌بینی امکان نیابت در سوگند صغیر و مجنون، با رعایت شرایط و قیود خاص.
- تدوین آیین‌نامه‌ای برای تبیین دقیق شرایط و قیود نیابت در سوگند صغیر و مجنون، به منظور ایجاد وحدت رویه در محاکم و جلوگیری از اعمال سلیقه‌های شخصی.

۹- پیشنهاد به محاکم

- در مواردی که نیاز به سوگند صغیر یا مجنون است، با دقت و وسواس بیشتری به بررسی شرایط و قیود نیابت پرداخته و از پذیرش نیابت‌های بدون احراز شرایط، خودداری کنند.
- در صورت امکان، از سایر ادله اثبات دعوا برای احقاق حق صغیر و مجنون استفاده کنند و تنها در موارد ضرورت و با احراز جمیع شرایط، به نیابت در سوگند متوسل شوند.
- در مواردی که هیچ‌یک از راهکارهای فوق (نیابت، سایر ادله) امکان‌پذیر نباشد، با انجام تحقیقات لازم و بررسی دقیق شرایط، بر اساس علم خود حکم صادر کنند.

منابع

- آل کاشف الغطاء، عباس بن حسن. (۱۴۲۴ق). منهل الغمام فی شرح شرائع الاسلام. قم: موسسه کاشف الغطاء.
- آل کاشف الغطاء، محمدحسین. (۱۳۵۹). تحریر المجله. سمنان: نشر دانشگاه سمنان.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن بزاز، حسن بن منصور. (۱۴۱۱ق). الفتاوی البزازیة (در حاشیه الفتاوی الهندیة). قم: دارالفکر.
- اصفهانى، ابوالحسن. (۱۳۸۱). وسیلة النجاة (المحشى). قم: موسسه نشر آثار امام خمینی (ره).
- امامی، سید حسن. (۱۳۹۰). حقوق مدنی. تهران: اسلامیه.
- انصاری، مرتضی. (۱۳۶۶). رساله فی الموارث. قم: نشر عروج.

- تبریزی، جواد. (۱۴۲۷ق). أسس القضاء و الشهادة. قم: مرکز نشر آیت الله جواد تبریزی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۹۰). دایرة المعارف علوم اسلامی. تهران: گنج دانش.
- حسینی روحانی، سید محمدصادق. (۱۴۳۵ق). فقه الصادق علیه السلام. قم: دارالکتاب الاسلامی.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خمنی، روح الله. (۱۳۸۵). تحریر الوسيلة. قم: دارالعلم.
- خوانساری، سید احمد. (۱۳۶۴). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. قم: اسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۱). مبانی تکملة المنهاج. قم: نشر خرسندی.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۳۷۱). الدروس الشرعیة سلسله الینابیع الفقهیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۰۰ق). القواعد و الفوائد. نجف اشرف: مجمع ذخایر الاسلام.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۳۷۲). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام. قم: بنیاد معارف اسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (بی تا). شرح لمعه. قم: نشر دارالعلم.
- صافی گلپایگانی، لطف الله. (۱۴۲۶ق). کتاب القضاء. قم: مرکز تنظیم و نشر آثار آیت الله العظمی صافی گلپایگانی.
- طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- طباطبایی، سید محمد. (۱۲۴۸ق). مناهل. قم: موسسه آل البيت.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- العراقی، ضیاء الدین. (۱۳۹۱). من تقریرات بحث العلامة آية الله الاغا ضیاء الدین عراقی. مشهد: موسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. قم: دارالثقلین.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: بنیاد معارف اسلامی.
- محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۲). قواعد فقه. قم: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: نشر آل البيت.
- مروارید، علی اصغر. (۱۴۱۰ق). الینابیع الفقهیه. بیروت: دارالتراث.
- مطهرالاسلامی، ابو منصور حسن. (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۲). جامع المسائل. قم: مرکز پاسخگویی به احکام شرعی و مسائل فقهی مربوط به دفتر آیت الله مکارم شیرازی.
- میرزای قمی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). رسائل المیرزا القمی. قم: بوستان کتاب.
- میرفتاح، میرعبدالله. (۱۴۱۷ق). العناوین. قم: جاودانه.
- نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۲). جواهر الکلام. قم: اسلامیه.
- هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۲۴ق). المعجم الفقہی لکتاب الشیخ الطوسی. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.
- یزدی، محمدکاظم. (۱۴۲۴ق). ملحقات عروه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- یزدی، محمدکاظم. (۲۰۰۹م). تکملة العروة الوثقی. بیروت: دارالصفوه.